

دکتر دونالد فاوئر، پیشینه های عهد عتیق، سخنرانی ۱۷، پادشاهی در خاور نزدیک باستان © 2024 دان فاوئر و تد هیلدبرانت

این دکتر دان فاوئر در تدریس خود در مورد پیشینه های عهد عتیق است. این جلسه هفدهم، پادشاهی در خاور نزدیک باستان است.

خوب، به عقب خوش آمدید. ما به افکار خود در مورد پادشاهی ادامه می دهیم. به راحتی می توان سوء تفاهم کرد. می دانم که نیت خوبی دارم و می دانم که 48 سال است که ازدواج کرده ام.

فکر می کنم در حال برقراری ارتباط هستم، اما متوجه می شوم که نیستم. بنابراین، کاملاً قابل قبول است که شما شاید واقعا از آنچه ما می خواهیم انجام دهیم عبور نکنید. اما کاری که ما سعی می کنیم انجام دهیم این است که این نکته را بیان کنیم که پادشاهی موضوعی است که به یکپارچگی خدا گره خورده است، زیرا خدا آن را به عنوان یک برکت وعده داده است.

و ثانياً، پادشاهی وسیله ای است که خدا برای کار انتخاب کرده است، اما دوره زمانی فرا می رسد که وعده هایی که او به ابراهیم داده بود اجرا نخواهد شد زیرا آنها در تبعید خواهند بود. و در تبعید، آنها زمین یا پادشاه ندارند. شاید آنها موهبتی برای ملت های در تبعید باشند، اما پادشاهی مهم ترین مفهوم است.

اگر آنها حرفه ای بودند و نوارها را تماشا می کردند و صدای من را می شنیدند، مطمئنم که برخی از مردم وحشت زده می شدند زیرا من از تحسین کنندگان بزرگ کار والتر بروگمن هستم. به نظر می رسد بروگمن فکر می کند که تمرکز قدرت در یک فرد همیشه چیز بدی است. او آن را به عنوان هر چیزی که در مورد پادشاهی گفته می شود تبلیغات ارائه می دهد.

خوب، نظر او به خوبی گرفته شده است. اگر به من اجازه دهید فقط یک دقیقه بنشینم، می توانیم ملاقات کنیم. اگر می خواهید می توانید جلوی من را بگیرید و یک فنجان قهوه بخورید. اما وقتی دوباره شروع می کنیم، اجازه دهید به این نکته اشاره کنم که این نکته خوبی است.

در چشم انداز خاور نزدیک باستان، تقریباً تمام ادبیات به نمایندگی از پادشاه سفارش داده شده است. این تبلیغاتی بود که برای متقاعد کردن خدایان طراحی شده بود که پادشاه پادشاه خوبی است.

اما بگذارید به این نکته اشاره کنم که دیدگاه کتاب مقدس در مورد پادشاهی کاملاً متفاوت است. متن کتاب مقدس حاوی تبلیغات محض نیست. حتی بزرگترین قهرمانان سلطنتی آن نیز به طرز غم انگیزی ناقص هستند.

خدا پادشاهی را در کتاب مقدس به عنوان تبلیغات معرفی نمی کند. خدا سعی می کند نشان دهد که هر پادشاهی که از نظر الهیاتی با خدا ارتباط برقرار نمی کند که خدا پیشنهاد می کند، پادشاهی است که مورد قضاوت قرار خواهد گرفت. همه پادشاهان اسرائیل شکست خورده اند.

حتی داوود بزرگ نیز به عنوان دوگانه، دروغگو، قاتل و زناکار به تصویر کشیده شده است. این شبیه تبلیغات به نظر نمی رسد. بنابراین، آنچه من به شما پیشنهاد می کنم این است که پادشاهی یک راه مرکزی است، یکی از ویژگی های اصلی چگونگی آشکار کردن برنامه و روایت خود توسط خدا.

اما مانند همه ملل دیگر پادشاهی نیست. در واقع، اگر ما یک مدل پادشاهی می خواهیم، پس مدل پادشاهی واقعی، و این قضاوت من است. من قبلاً اشتباه کرده ام. من فکر می کنم مدل پادشاهی واقعی واقعا داوود نیست، حتی اگر داوود البته ویژگی های عالی داشت. الگوی پادشاهی واقعی موسی است.

اکنون که می بینید من از یادداشت های کلاس استفاده می کنم، آنها در دسترس شما هستند. من می خواهم اطلاعاتی را به شما نشان دهم که از یکی از یادداشت های کلاس دیگر من برای کلاسی که تدریس می کنم به دست می آید. من قصد ندارم آن را با دقت مرور کنم زیرا نمی توانم به خودم اجازه دهم این کار را انجام دهم و از مطالب عبور کنم.

اما آنچه می خواهم به شما اشاره کنم این است که پادشاهی چگونه پیش بینی می شود. من می خواهم به چند قسمت از پیدایش نگاه کنم تا بخواهم آن را بخوانید زیرا رویکرد استاندارد این است که شما به اول سموئیل 8 می آید، اسرائیلی ها می گویند، به ما یک پادشاه بدهید. آه، آن اسرائیلی های شریر، آنها یک پادشاه می خواهند. آنها خدا را رد می کنند.

خوب، البته آنها خدا را رد می کردند، اما این تقصیر پادشاهی نیست. این تقصیر آنهاست. بنابراین، چیزی که من به شما پیشنهاد می کنم این است که پادشاهی یک تز اصلی است تا بتوانید پادشاهی را قبل از شائول ببینید.

و بنابراین، من به شما اشاره کردم، شماره یک، محققان کاملاً یکنواخت موافق هستند که در پیدایش 1 و 2، آدم و حوا به صورت سلطنتی یا شبه عادی به تصویر کشیده شده اند. ثانیاً، به داستان مهم ملک صادق در سالیم در پیدایش فصل 14 توجه کنید، زیرا سالیم، البته، شاید دقیقاً اورشلیم نباشد، اما من فکر می کنم که قرار بود ارتباطی با اورشلیم داشته باشد، و در آنجا شما ملک صادق را دارید، که شاید همه شما بدانید که به عنوان نمونه ای از مسیح در رساله های عبرانیان استفاده می شود. ملک صادق نامی است که یا به این معنی است که پادشاه من عادل است یا پادشاه صدق، اما توجه داشته باشید که او شخص مهمی در روایت پیدایش است و به وضوح یک پادشاه است.

ابراهیم به گونه ای با او ارتباط برقرار می کند که باعث می شود همه ما فکر کنیم که این به پادشاهی مربوط می شود. و اگر داستان در فصل 14 اتفاق می افتد، پس به یاد داشته باشید که در فصل 17 است که خدا به ابراهیم در مورد پادشاهانی که از او خواهند آمد قول می دهد. بنابراین در فصل 17.6، خدا قول می دهد که پادشاهان از نسل ابراهیم خواهند آمد.

و سپس، برخی از آیه هایی که دقیقاً آیه های شناخته شده ای نیستند، توجه شما را به داوران معطوف می کنم، متاسفم، به پیدایش. اگر در فصل 35 با من بخوانید، درست همانطور که خدا به ابراهیم وعده پادشاهی داد، او همان وعده ها را در مورد پادشاهی به یعقوب تکرار کرد. بنابراین، با من در پیدایش فصل 35، آیه 11 توجه کنید، بیایید آیه 9 را بخوانیم. سپس خدا دوباره به یعقوب ظاهر شد که از پادان آرام آمد. جالب نیست؟ البته پدان آرام در شمال بین النهرین است.

و او او را برکت داد، همانطور که خدا ابراهیم را برکت داد. و بنابراین، در آیه ۱۰، خدا به او گفت، نام تو یعقوب است. همانطور که خدا به ابراهیم گفت، نام تو ابراهیم خواهد بود.

شما دیگر یعقوب نامیده نخواهید شد، بلکه اسرائیل نام شما خواهد بود. به عبارت دیگر، این تکرار ابراهیم در شخص یعقوب است. بنابراین، او را اسرائیل نامید، و سپس خدا به او گفت، من الشدای هستم، بارور باش و تکثیر کن، دقیقاً دستوراتی که خدا به آدم و حوا داده است.

یک ملت و گروه از ملت ها باید از شما می آیند، و پادشاهان باید از شما بیرون آیند. بنابراین آنچه خدا به یکی از نوادگان ابراهیم، یعقوب وعده داده بود، همان وعده ای است که خدا به ابراهیم داد تا بارور و تکثیر شود. پادشاهان از شما بیرون می آیند.

در آیه 12، زمینی را که به ابراهیم و اسحاق دادم به شما خواهم داد. من زمین را به فرزندان شما بعد از شما خواهم داد. این یک تکرار کلمه به کلمه از آنچه خدا در ابتدا به ابراهیم گفته بود، است.

بنابراین، و سپس در فصل 49، آیه 10، پادشاهی به طور خاص برای قبیله یهودا در پیدایش 49: 10 پیشگویی شد. در واقع، در کتاب داوران، چه بخواهیم و چه نخواهیم، نویسنده داوران بارها و بارها به این نکته اشاره می کند که فقدان پادشاهی بود که بخشی از مشکلی بود که اسرائیل با آن مواجه بود. پس با این حال، من قصد دارم سفری سریع برای شما به موسی به عنوان نمونه عالی رهبر داشته باشم. و دوستان، این بخشی از جایی است که افکار من به کجا می رود.

دیگر وجود ندارد... بسیار خوب، می خواهم این را بگویم. من فکر می کنم این درست است. اگر درست نباشد، من فقط کمی خاموش هستم.

هیچ شخص یا چیزی برای آشکار کردن هویت مسیح در انجیل های عهد جدید مهمتر از نمونه موسی نیست. بیشتر ما می دانیم که عیسی موسی جدید است. او موسی جدید است، بهتر از موسی، اما او موسی جدید است.

بنابراین، در این، من می خواهم خیلی سریع به این موارد پردازم، زیرا ما وقت نداریم که این کار را انجام دهیم. موسی یکی از طولانی ترین روایت های فراخوانی از هر پادشاهی در عهد عتیق را دارد. او از نظر الهی انتخاب شده است، و متن ادامه می یابد تا این نکته را بیان کند.

ثانیا، در خروج 3-4، او را الهی خوانده می کنند. این یک جنبه بسیار مهم از پادشاهی است که هم در خاور نزدیک باستان و هم در کتاب مقدس به آن اشاره می شود. در خاور نزدیک باستان، نمی توانم به شما بگویم که پادشاه چند بار آثار ادبی خود را با خدایان بزرگی که مرا می نامیدند معرفی می کرد.

موسی را الهی می نامند. در فصل 4 می خوانیم که او از نظر الهی قادر است. این همه مواد پادشاهی است.

من نباید این کار را انجام دهم، اما نمی توانم جلوی خودم را بگیرم. به سه نکته اول من نگاه کنید. او از سوی الهی برگزیده شده است.

سائول از نظر الهی برگزیده شده است. در واقع، سائول چندین بار انتخاب شده است تا به این نکته اشاره کند که خدا او را به طور الهی برگزیده است. ثانیا، داستان کاملاً روشن است که سائول را الهی می نامند.

او از طریق شخص سموئیل فراخوانده می شود، بنابراین او را الهی فرا می خوانند، و سپس او از نظر الهی توانمند می شود. این متن به این نکته اشاره می کند که در فصل 10، خدا روحی را که بر پیامبران بود با سموئیل می گیرد و همان روح را می گیرد و آن را بر سائول می گذارد و سپس سائول قادر به پیشگویی است. متن با طول و زحمت زیادی برای ارائه این تصویر است که سائول دقیقاً پادشاه نمونه است.

او با روح انتخاب می شود، فراخوانده می شود و توانمند می شود. خوب، همین موضوع در مورد موسی نیز صدق می کند. موسی توسط روح قادر می شود.

به قسمت مهم اعداد 11 توجه کنید، که روح موسی را برجسته می کند، و همچنین تثنیه 34: 9، که در آن روح توانمند که بر موسی بود بر یوشع ریخته می شود، و موسی از نظر الهی ممتاز است. او نمونه اولیه عهد عتیق برای نزدیکی به یافت است. هیچ شخص دیگری در کل عهد عتیق رابطه صمیمی موسی با خدا ندارد.

ما می توانیم ساعت ها و ساعت ها و ساعت ها در این مورد صحبت کنیم. موسی نمونه اولیه است، نه فقط برای یک پادشاه، بلکه برای اینکه چگونه می توان با خدا ارتباط برقرار کرد، چهره به چهره، شخص به شخص، حضور با حضور. همه اینها نشان می دهد که موسی چقدر به عنوان عنوانی برای ارتباط با خدا و پادشاه بودن بسیار مهم است.

بنابراین، من چهار نکته را در آنجا به شما دادم، که نشان می دهد موسی نمونه عالی یک رهبر مرکزی است. اجازه دهید به نکته دوم در این مورد بروم، موسی، اولین پادشاه اسرائیل، شواهد متنی و پژواک. اکنون، شما یک عکس دوربین مناسب از این عکس می گیرید، بنابراین حتی اگر این در سند دوره شما نیست، باید بتوانید آن را در یادداشت های خود بازیابی کنید، بنابراین می توانید ویدیو را در هر زمان، از نظر تئوری، متوقف کنید و آنها را یادداشت کنید.

به خوبی شناخته شده نیست، اما یکی از آژانس های توانمندسازی که موسی دارد یک میله است. و بهتر شناخته شده است که از این میله برای انجام بسیاری از معجزات استفاده می شود. بنابراین، عصای موسی در واقع یک عصای سلطنتی است و همتای الهی عصای فرعون است.

به عبارت دیگر، در مصری، عصای چوپان، که چیزی شبیه به این است، تقریباً شبیه یک علامت سوال انگلیسی، عصای چوپان علامت هیروگلیف برای پادشاهی است. معنای این علامت در زبان مصری پادشاه بودن بود. بنابراین، وقتی موسی که چوپان است، عصای سلطنتی در دست دارد، خدا می گوید، آن چه چیزی در دست شماست؟ این یک عصا است.

خدا به موسی می گوید، آن را روی زمین بیندازید و مار می شود. خوب، من نمی توانم فکر کنم که این خدا است که با ادعای فرعون مبنی بر پادشاه بودن مبارزه می کند، زیرا فرعون بر تاج خود چه چیزی می پوشد جز نماد مار، نماد قدرت سلطنتی مصر؟ بسیار خوب، خوب، ما می توانیم برای مدت طولانی در مورد آن صحبت کنیم، اما ما فقط سعی می کنیم، می دانید، شما مزمور 23 را می خوانید، عصا و عصای شما، آنها به من آرامش می دهند. خوب، این واقعیت که خدا از طریق عصای موسی کار می کند، تأیید قابل توجهی از پادشاهی است.

ثانیا، ریشه ماشاخ در جای دیگری از کتاب مقدس عبری فقط در ارتباط با پادشاهان داوود آمده است. ماشاخ که مبنای ریشه شناسی نام موسی است، در بقیه کتاب مقدس وقتی به پادشاهان اشاره می کند، فقط برای پادشاهان استفاده می شود. سوم، موسی برای فرعون خدای است.

حالا، همه ما می دانیم که موسی خدا نبود. در واقع، او بسیار مراقب بود که این نکته را بیان کند، اما او برای فرعون خدا بود. به عبارت دیگر، در زبان سلطنتی، موسی، پادشاه برگزیده اسرائیل، نماینده خدا برای فرعون بود.

پادشاهی اینگونه در نظر گرفته می شد. چهارم، موسی به عنوان قانونگذار - خوب، به سختی استعاره سلطنتی رایج تر از پادشاه به عنوان قانونگذار وجود دارد. بنابراین، تأکید فوق العاده ای که ما بر موسی به عنوان یک قانونگذار داریم، یک پدیده سلطنتی است.

پنجم، موسی احتمالا در تثنیه 33: 4-5 در یثورییم پادشاه نامیده می شود، به نقل از متن، که احتمالا اورشلیم است. بنابراین، یکی از انتقادات رایج در مورد اینکه موسی به عنوان پادشاه در نظر گرفته می شود این است که او هرگز پادشاه نامیده نشد. خوب، اگر کسی در تثنیه 33 پادشاه نامیده شده باشد، و یا خداوند باشد یا موسی، فکر می کنم انتخاب بهتری است که بگوییم موسی در آنجا پادشاه نامیده می شد.

ششم، ریشه یاشار توسط موسی استفاده می شود و همتایان سلطنتی زیادی دارد. وقتی هر کسی کاری را که از نظر خودش درست است انجام می دهد، این ریشه یاشار است. بنابراین، توجه داشته باشید که بین ریشه یاشار و مشاریم، که کلمه رهایی است، یکی از کلمات رهایی است، ارتباطی وجود دارد.

خوب، مرا ببخشید که عجله کردم، اما می توانید این نکات را پایین بیاورید و سپس خودتان آنها را مطالعه کنید. من تعدادی از آنها را در اینجا فهرست کرده ام. در اعداد 11-12، به موسی دستور داده شده است که آنها را در آغوش شما حمل کند، همانطور که یک پدر شیرده یک کودک شیرخوار را حمل می کند.

باور کنید یا نه، حمل آنها در آغوش مانند یک کودک شیرخوار دقیقا همان چیزی است که در مورد حمورابی در پایان خود گفته شده است، در یک قانون قانون، که البته زمینه ای است که چگونه در اینجا ظاهر می شود. هشتم، فروتنی متعالی موسی. بیشتر اوقات، وقتی این موضوع در منبرها موعظه می شود، همیشه به گونه ای تصور می شود که گویی موسی سلطنتی نیست.

در حالی که در واقعیت، وقتی کلمه فروتن را مطالعه می کنید، این یک اصطلاح سلطنتی معمولی است، نه تنها در کتاب مقدس بلکه در سراسر خاور نزدیک باستان. برای توضیح کامل تر این تصویر قدرتمند از پادشاه به عنوان فروتن، پیشنهاد می کنم کار نید در مورد عیسی پادشاه فروتن را ببینید، و همچنین مزمویر مسیحایی، مزامیر 45 و زکریا 9: 9 را ببینید. بنابراین، چیزی که ما به شما پیشنهاد می کنیم این است که فروتن، که به نظر غیر منطقی می رسد، انگار که یک اصطلاح سلطنتی نیست، در واقع یک اصطلاح سلطنتی شناخته شده است، نه تنها در کتاب مقدس، بلکه در سراسر خاور نزدیک باستان. نهم، خدمتکار.

قبلا به شما گفتیم که برده در واقع یک اصطلاح سلطنتی است. این یک عنوان سلطنتی است. ده ها پادشاه خاور نزدیک باستان از این اصطلاح استفاده می کردند، من برده فلان خدا هستم. موسی به عنوان بنده وفادار من به تصویر کشیده شده است.

ده، موسی نماینده سلطنتی در دادن عهد است، یک پدیده سلطنتی از این نظر که پادشاه خدایان را در معاهدات ارائه می دهد و خدایان را در معاهدات نمایندگی می کند. همچنین توجه کنید که اسرائیل قوم او نامیده می شود و او آنها را از مصر بیرون می برد. اصطلاحات آنها را از مصر خارج می کند، دوستان. این اصطلاحات چوپان است و سلطنتی است.

او به عنوان یک چوپان عمل می کند و آنها را از مصر خارج می کند. بنابراین، در شماره 11، موسی جانشینان خود را در یوشع منصوب می کند. او مردی را منصوب می کند تا بیرون برود و وارد شود، که زبان سلطنتی برای چوپان است.

نکته دوم این است که اسرائیل مانند گوسفندان نخواهند بود که چوپان ندارند. این زبان سلطنتی است. یوشع با دریافت روحی که بر موسی بود برای پادشاهی آماده می شود. به عبارت دیگر، موسی در انتقال رهبری به یوشع نقش اساسی دارد.

موسی افتخار خود را در اعداد 27:20 قرار می دهد. وقتی می گوییم موسی افتخار خود را می گذارد، این کلمه عبری hod است، و این کلمه همیشه اشکالی ندارد. این یک بیانیه قوی است. در هر جای دیگری از کتاب

مقدس عبری، hod یک اصطلاح سلطنتی است و اینجاست. او هود خود، افتخار سلطنتی خود، را بر سر یوشع می گذارد.

موسی در تمام خانواده من وفادار است. این یک عنوان سلطنتی است. شاید چهره درخشان موسی نشانه سلطنت باشد زیرا شما به لیبیت ایشتر می روید و او قهرمانی با چهره درخشان است. منظورم این است که من فقط می توانستم ادامه دهم.

علاوه بر این، مجموعه ای از واژگان وجود داشت که سلطنتی است اما بدون اطلاع قبلی پیش می رود، یعنی کلماتی که او هدایت می کرد، تغذیه می کرد، گله می کرد، چوپان می کرد، و ده ها اصطلاح که شناخته نمی شدند. بنابراین، چیزی که ما به شما پیشنهاد می کنیم این است که مجموعه ای از شواهد وجود دارد که نشان می دهد موسی سلطنتی بوده است. یکی از دلایلی که چرا در اصطلاحات سلطنتی صریح تر بیان نشده است این است که نقشه الهی در ابتدا این بود که موسی آنها را به سرزمین موعود هدایت کند و وقتی موسی آنها را به سرزمین موعود برد، اورشلیم را به عنوان شهر سلطنتی خود خواهند داشت و موسی پادشاه اسرائیل خواهد بود که پایتخت سلطنتی بر تخت سلطنت نشسته است.

بنابراین، من فکر می کنم برنامه خدا برای اسرائیل از ابتدا و سپس در عهد این بود که پادشاهی عامل اصلی خواهد بود. حال، برخلاف هر پادشاه دیگری در عهد عتیق، شکست های موسی بسیار انسانی تر است و موسی به عنوان پادشاه چنان موفق بود که خدا او را در سطح بالایی قرار می دهد. بنابراین، تنها کاری که موسی باید انجام دهد این است که یک بار از عصای خود سوء استفاده کند و او از رفتن به سرزمین موعود محروم می شود.

به جای اینکه یک بار به سنگ برخورد کند، دو بار به آن ضربه می زند. من فکر می کنم می توان موردی را مطرح کرد، می توان استدلال کرد که عصا نشان پادشاهی است، و با استفاده نادرست از عصا، خدا این نکته را مطرح می کند که موسی اجازه ندارد به عنوان موعظه ای برای همه پادشاهان بعدی به زمین بیاید، که وقتی پادشاهی را نقض می کنید، رد صلاحیت خواهید شد. من مطمئن هستم که چشم شما می تواند در حالی که ما در حال مرور آن اطلاعات بودیم بگوید که این افکار با مفهوم پادشاهی در خاور نزدیک باستان مرتبط هستند.

با رفتن به نمونه های سلطنتی، بنابراین، اگر تعداد هزاران هزار را در نظر بگیریم، فقط یک یا دو مثال به شما می دهم. اگر بخواهم زندگی خود را وقف برون یابی از خاور نزدیک باستان کنم، تمام نمونه هایی که با پادشاهی در خاور نزدیک باستان و در کتاب مقدس مرتبط هستند، به هزاران و هزاران نفر نیاز داشتم. من فقط یک عدد بسیار بسیار کوچک به شما داده ام.

بنابراین، پیشنهاد من به شما این است که پادشاهی بسیار مهم است زیرا خدا آن را وعده داده است. پادشاهی بسیار مهم است زیرا خدا می تواند نشان دهد که رهبران بشر به طور منظم شکست خورده اند، حتی بزرگترین آنها، مانند مورد موسی، اما خدا می تواند از همه اینها استفاده کند تا به شما نشان دهد که وعده ابراهیم نه در موسی بلکه در مسیح موعود و در مسیح محقق شده است. بنابراین، به نظر من، کل این مفهوم پادشاهی یکی از گمشده ترین اتصالات بنیادی به روایت عبری است.

این تنها الهیات نیست که راه خود را در کل روایت باز می کند، اما از نظر الهیاتی یکی از مهمترین آنها است. من به شما پیشنهاد می کنم که فکر می کنم پادشاهی در واقع مهمترین استعاره و حیاتی برای وجود خدا است. بنابراین این پیشنهاد ما به شما است که این اطلاعات را در مورد پادشاهی که در اول سموئیل 8 تجسم یافته است به شما ارائه می دهیم. می دانید، همه چیز برای من بسیار ساده به نظر می رسد، اما مرا به یاد یکی از چیزهایی در مورد زندگی می اندازد که مرا شگفت زده می کند.

فکر می کنم متقاعد کننده و کاملاً واضح هستم، فقط برای اینکه متوجه شوم دنیای من عظمت من را به رسمیت نمی شناسد. بنابراین، من شکی ندارم که بین افراد بر سر آنچه پیشنهاد کرده ام اختلاف نظر وجود خواهد داشت. بنابراین، من فقط می توانم از شما دعوت کنم که به شواهد نگاه کنید، در مورد آنها فکر کنید، و متوجه شوید که فقط به این دلیل که خطابه هایی در این مورد شنیده اید به این معنی نیست که خطابه ها درست هستند.

رویکرد من این است که فکر می کنم به اندازه کافی وجود دارد. من به مواد خاور نزدیک باستان به عنوان پایه و اساس یک ساختمان فکر نمی کنم. من بیشتر به آن فکر می کنم از نظر مواد خاور نزدیک باستان مانند یک چراغ قوه است. مقایسه ها را ایجاد نمی کند. این ما را قادر می سازد تا مقایسه هایی را که وجود دارد ببینیم.

شما بر متن کتاب مقدس نور می تابانید، اما پایه و اساس آن را فراهم نمی کنید. اساس متن کتاب مقدس به وضوح وحی در مورد خود خدا است. با گفتن همه اینها، من آماده هستم تا به یادداشت های کلاس برگردم.

اینجاست که ما با هفت نکته ای که همگی شکست های سلیمان را نشان می دهند، متوقف شدیم. با شکست سلطنت سلیمان، اسرائیل به وضعیتی که در کتاب داوران در آن بود باز می گردد - دولتی که در هسته خود توسط قبیله گرایی اداره می شود. ده قبیله به دو قبیله حسادت می کنند.

این دو قبیله یهودا و قبیله کوچک بنیامین هستند که قلمرو بنیامین را عمدتاً بلعیده است. بنابراین، شما حسادت های قبیله ای را دارید، درست همانطور که در کتاب داوران داشتیم، که منجر به تفرقه می شود. و بنابراین، آنچه ما در مرگ سلیمان و ظهور رحبعام داریم، بازگشت قبیله گرایی است، و این مشکلی است که هرگز در داستان عهد عتیق واقعاً تسخیر یا تسلط نیافته است.

بنابراین، آنچه در آن زمان داریم دوره سلطنت تقسیم شده است که با مرگ سلیمان و بازگشت اسرائیل تقسیم شده آغاز می شود. البته همه ما این داستان را در مورد رحبعام می دانیم. آنها نزد رحبعام می آیند و به او پیشنهادی می دهند که می تواند آن را رد کند، بنابراین او پیشنهاد آنها را رد می کند، و به همین ترتیب، یک پادشاهی اکنون دو پادشاهی است.

بنابراین، دشمن اصلی در طول این دوره، البته، آشور بود. این کشور در اوایل به عنوان دشمنی شناخته شد که باید از آن بترسید، همانطور که سیاست های سلسله عمری نشان می دهد. عمری پدر اخاب بود و آنها بزرگترین سلسله را در شمال ایجاد کردند. اخاب و پیروانش از همان ابتدا تشخیص دادند که آشور قدرتی است که باید از آن ترسید.

مصر به ایفای نقش خود ادامه داد، اما مصر هرگز یک ابرقدرت نبود. هرگز یک ابرقدرت نبود. این فقط یک قدرت همسایه پس از جنبش مردمی دریا بود. پس از سقوط پادشاهی شمالی، امپراتوری آشور فروپاشید و در غرب امپراتوری نو بابلی جایگزین شد و این ملت دوم بود که دوره سلطنت را به پایان رساند. پس بگذارید لحظه ای وقت بگذارم و نقشه آشور را به شما نشان دهم.

این نقشه جالبی است زیرا اولین نقشه جهان را به ما نشان می دهد، من می خواهم از اصطلاح اول، اول، ترم اول، ابرقدرت استفاده کنم. می بینید، پادشاهی سارگون، یا پادشاهی اور سوم، پادشاهی بزرگی بود، اما نشانگر من را دنبال کنید، یا بهتر از آن، بگذارید نشانگر خود را بگیرم، پادشاهی هایی که قبلاً وجود داشتند، پادشاهی هایی بودند که بر این حوضه بین النهرین حکومت می کردند. این به همان اندازه عالی است که آنها بودند.

این اولین ابرقدرت جهان است زیرا همانطور که می بینید، بر هلال حاصلخیز به طور کامل حکومت می کند، تمام هلال حاصلخیز و موارد دیگر. این کشور بر آناتولی، تقریباً نیمی از آناتولی، حکومت می کند و همانطور که می بینید، بر تمام مصر حکومت می کند، و در شرق، قلمرو تاریخی همسایه ایران، حکومت می کند. آشور نه تنها اولین امپراتوری است که بر هلال حاصلخیز حکومت می کند، بلکه اولین ابرقدرت جهان است.

به دنبال آن ابرقدرت دوم نخواهد بود. همانطور که می بینید، در مورد نئوبابی، اولین امپراتوری نئوبابی، که با رنگ بنفش برای شما به تصویر کشیده شده است، این امپراتوری است که به دنبال آن آمد. این امپراتوری معروف نبوکدنصر است.

این امپراتوری بسیار کوچکتر بود. به جز برای مدت زمان بسیار کوتاهی بر الیم حکومت نکرد، و با وجود اینکه این نقشه، که اتفاقاً از اطلس کتاب مقدس مودی آمده است، همانطور که می بینید، این نقشه بر مصر حکومت می کند. این کشور به خودی خود بر مصر حکومت نمی کرد.

بنابراین، اگر مرزهای واقعی امپراتوری بابلی را می خواهید، امپراتوری نئوبابل، زیرا امپراتوری نئوبابی جانشین امپراتوری بابل قدیم است، با این تفاوت که هزار سال آنها را از هم جدا می کند. امپراتوری بابل قدیم توسط حمورابی بود. امپراتوری نئوبابی توسط نبوکدنصر است.

بنابراین، امپراتوری واقعی نئوبابی بر هلال حاصلخیز حکومت می کرد، اما این تقریباً تمام چیزی است که بر آن حکومت می کرد، هلال حاصلخیز. بنابراین، این یک ابرقدرت نبود. اما وقتی به آنچه در آینده می آید نگاه می کنیم، بزرگترین ابرقدرت ها ایران بود.

این نقشه، که اینطور نیست، به نوعی نامتناسب است زیرا باعث می شود کوچکتر از آنچه هست به نظر برسد. اگر می توانستید با من ببینید، اینجا هند است. امپراتوری پارس، در بزرگترین حالت، تا هند حکومت می کرد.

اینجا به چیزی که ما پاکستان می نامیم حاکم شد. در اینجا به امپراتوری پارس حکومت کرد. تا مناطق کوهستانی قفقاز و آنچه ما روسیه می نامیم حکومت می کرد.

این کشور تا تراکا که رومانی و بلغارستان امروزی است، حکومت می کرد. تا دریای عرب، تا مصر و تا لیبی حکومت می کرد. در بزرگترین حالت، این بزرگترین توده زمین در هر امپراتوری بود.

این توده زمین خارق العاده احتمالاً به اندازه امپراتوری روم بر انسان ها حکومت نمی کرد، اما بر توده زمین بزرگتری حکومت می کرد. این بزرگترین امپراتوری در تمام دوران باستان بود. هیچ امپراتوری بزرگتر از این وجود نداشت تا زمانی که امپراتوری بریتانیا به وجود آمد.

امپراتوری ایران یک ابرقدرت بود. سپس، البته، امپراتوری بعدی برای پارسیان وجود داشت و آن امپراتوری اسکندر مقدونی بود. ما واقعاً نمی خواهیم در مورد اسکندر مقدونی به عنوان یک ابرقدرت به دلیل ساده ای که او مرده است صحبت کنیم.

به محض اینکه آن را فتح کرد، درگذشت. او هرگز آن را کنار هم قرار نداد. به معنای واقعی کلمه، سالی که او درگذشت، این موضوع به چندین نهاد سیاسی تقسیم شد.

به اصطلاح امپراتوری اسکندر، همانطور که می بینید، جایگزین امپراتوری ایرانیان شد، با این تفاوت که مقدونیه و هلاس را در اینجا اضافه کرد. واقعا یک امپراتوری واقعی نبود. همانطور که راه خود را از طریق همه اینها طی می کنیم، سعی می کنیم امپراتوری های جانشین را به شما نشان دهیم.

این آخرین امپراتوری تاریخ، امپراتوری روم است. همانطور که می بینید، این آخرین ابرقدرت بود.

این کشور به صورت دایره ای در اطراف کل دریای مدیترانه حکومت می کرد. همانطور که می توانید ببینید، این یک امپراتوری عظیم نیز بود که احتمالا بیش از هر امپراتوری دیگری در تمام تاریخ باستان بر انسان ها حکومت می کرد. همانطور که ما از طریق این موارد قدم زدیم، اجازه دهید فقط به شما بگویم، اطلس کتاب مقدس مودی را بخريد.

تعدادی از موارد خوب وجود دارد. زوندروان اطلس کتاب مقدس خوبی دارد. کارتا ، C-A-R-T-A ، اطلس کتاب مقدس کارتا.

برای خود یک اطلس کتاب مقدس خوب بخريد. من معتقدم که هر دانش آموز کتاب مقدس به آن نیاز دارد. با این نقشه های شگفت انگیز از اطلس کتاب مقدس مودی، من توانستم به شما نشان دهم که اولین ابرقدرت آشور است.

این جایی است که ما می رویم. خدا از این استفاده خواهد کرد، همانطور که ما به نحوه دیدن تاریخ در مقابل چشمانمان نگاه می کنیم، خدا از این قدرت های فوق العاده برای پیشبرد آنچه که من می گویم برنامه الهی برای کل جهان است، استفاده خواهد کرد. در اوایل پیدایش فصل 12، خدا آشکار می کند که او خدای تمام جهان است و ابراهیم برای تمام جهان برکت خواهد بود.

برخلاف روشی که اسرائیلی ها در مورد او فکر می کردند، خدا خدای همه ملت ها بود. خدا خدای تمام جهان بود. بخشی از کل آن پدیده جهانی، ظهور ابرقدرت جهان اول است.

البته، اگر می توانستم کمی مکث کنم و بخندم، به اندازه این امپراتوری نگاه کنم که احتمالا 1500 تا 2000 مایل امتداد دارد. بزرگ. سپس به اسرائیل نگاه کنید.

رنگ لیزر را تماشا کنید. اینجا اسرائیل است. آن نقطه کوچک 100 مایلی را می بینید؟ این اسرائیل است.

2,000 مایل قدرت. ناامید کننده به نظر می رسد، اینطور نیست؟ خدا چگونه می تواند از طریق این واحد کوچک 100 مایلی با چنین نهاد نظامی و سیاسی عظیمی ارتباط برقرار کند؟ همانطور که در المپیک می گویند، بگذارید بازی ها آغاز شود. این داستان همیشه زیبا نیست، اما داستانی است که اگر به کتاب مقدس به عنوان یک کتاب الهی اعتقاد داشته باشید، داستانی است که نشان می دهد چگونه خدا از مردم در یک منطقه بسیار کوچک برای تغییر کل جهان استفاده کرد.

صد مایل. من اینجا در لینچبورگ، ویرجینیا زندگی می کنم. از لینچبورگ، ویرجینیا، در لینچبورگ از شارلوتزویل، که محل دانشگاه ویرجینیا است، به سمت 29 جنوب بروید، به لینچبورگ برسید، 15 مایل دیگر به آلتا ویستا بروید، و اینجا در لینچبورگ ما تصویری از اندازه اسرائیل داریم، که از شارلوتزویل تا آلتا ویستا امتداد دارد.

چگونه چنین قطعه کوچکی از زمین می تواند داستانی را پشتیبانی کند که کل جهان را تغییر دهد؟ خوب، این به این دلیل است که خدا خدای تمام جهان است. بیایید به یاد داشته باشیم که امروز به همان اندازه که در

آن زمان بود درست است، حتی اگر همیشه نتوانیم بفهمیم داستان چگونه پیش می رود. آشور چگونه به یک ابرقدرت تبدیل شد؟ من چهار پیشنهاد دارم: اقتصادی، روانشناختی، قوم شناختی و جغرافیایی.

اولین آنها را ملاحظات اقتصادی می نامم. اگر به نقشه خود برگردیم و به آن نگاه کنیم، قلب آشور باستان درست در این بخش کوچک مانند این است. در دوران باستان از آن به عنوان سوبارتو یاد می شد، اما امروزه به آن آشور می گویند.

در این بخش کوچک، ما منطقه ای داریم که در آن اقتصاد نقش مهمی در توسعه این ابرقدرت بزرگ ایفا کرده است. می دانید، راهی وجود دارد که شاید بتوانیم در مورد آن فکر کنیم. آشور منطقه ای بود که به اندازه کافی زمین های کشاورزی خوب داشت تا بتواند جمعیتی را که به اندازه کافی بزرگ بودند حمایت کند، و سپس آنها را کنار هم قرار دهد و شرایط مناسب رخ دهد، و این منطقه کوچکتر می تواند بزرگتر از مناطق بزرگتر شود.

بنابراین، در جنوب، آنچه ما دیدیم این است که اقتصادهای باستانی به دلیل از دست دادن تدریجی حاصلخیزی خاک، به دلیل زوال شهرها و دولت-شهرهایی که در آنجا بودند، تضعیف شده اند، به طوری که با شروع کاهش اقتصادهای اینجا در اینجا، این به آشوری ها فرصتی داد تا اقتصادشان شروع به ایفای نقش کنند. و اقتصاد آشور چند مزیت داشت که اقتصادهای اینجا در سومر و اکد از آن برخوردار نبودند. این مزایا چه خواهد بود؟ خب، با ظهور آشور، ما در عصر آهن هستیم، و مزیتی که آشور در عصر آهن داشت این بود که همسایه نزدیک ذخایر آهنی بود که در اینجا در چیزی که ما آن را ترکیه می نامیم، یافت شد، در این زمان ما فقط آن را آناتولی می نامیم.

اول، آشور نزدیک به ذخایر آهن است، که برای چیزی مهم است، به خصوص زمانی که دیگر پادشاهی آناتولی وجود ندارد که جلوی آنها را بگیرد. ثانیاً، آشور به چوبی نزدیک است که هم از آناتولی در اینجا و هم از زاگرس به دست می آید، بنابراین آشور به دلیل نزدیکی به چوب و فلز، در وضعیت کمی بهتر از سایر نهادهای سیاسی منطقه قرار دارد. حالا، البته، کیفیت تولید انبار غله ای را که ما در جنوب داریم ندارد، اما آنچه در جنوب اتفاق افتاده است این است که بخش های جنوبی و مرکزی مقدار مشخصی از کیفیت تولید انبار غله خود را از دست داده اند.

منظور ما از ملاحظات اقتصادی همین است. آشور به منابع امپراتوری، ملزومات امپراتوری نزدیکتر است، بنابراین این اولین نکته ما در آن زمان بود. نکته دوم همان چیزی است که من آن را ملاحظات روانشناختی می نامم.

من همیشه باید وقتی از کلمه روانشناسی استفاده می کنم خودم را مسخره کنم زیرا عملاً چیزی در مورد روانشناسی نمی دانم. من و پگ به یک کالج کتاب مقدس رفتیم و معلمی داشتیم که یک دوره روانشناسی به ما آموزش داد. چیزی که من به وضوح در مورد آن دوره روانشناسی به یاد دارم این است که من حتی یک چیز در مورد روانشناسی یاد نگرفتم، اما یاد گرفتم که این زنی است که واقعا از مردان متنفر است. بنابراین، من چیزی در مورد روانشناسی نمی دانم. شاید باید اصطلاح دیگری را جستجو می کردم.

وقتی می گویم روانشناسی، شاید می توانستم از کلمه جهان بینی استفاده کنم. چیزی که می توانیم در مورد آشوری ها مشاهده کنیم این است که همه خدایان اصلی آنها خدایان جنگ بودند. از همان ابتدا، روشن است که آشور بر جنگ شباهتی که با همسایگانش متفاوت بود، تأکید داشت.

به عبارت دیگر، همه خدایان اصلی آنها خدایان جنگی هستند، که با بین النهرین متفاوت است. و ثانیاً، آنها این تصویر عجیب را دارند که به نظر می رسد ما را به این فکر می اندازد که جنگ با آشوری ها یک عمل

مذهبی بوده است. اگر وقت داشتم می توانم تصاویری را به شما نشان دهم، که البته کمبود وقت مشکل است، اما می توانم تصاویری از شما را نشان دهم که در آن می توانید یک پادشاه آشوری را با لباس نظامی خود با کمانش به این شکل کشیده و سپس با شبح کامل پشت سرش خدای جنگ قرار دارد.

و بنابراین، در طرز تفکر آنها، آشور به نوعی انتخاب خدا برای انجام جنگ از طرف خدایان معین بود. به عبارت دیگر، به نظر می رسد این یک مفهوم متفاوت در حال ظهور است که ما را به این نتیجه می رساند که جنگ با آشوری ها یک عمل مذهبی بوده است. این ممکن است نزدیکترین گزارشی باشد که می توانیم از آنچه می توانیم جنگ مقدس بنامیم، به دست آوریم.

برای آشوری ها، جنگ یک عمل مذهبی بود و وفاداری مذهبی یک پادشاه با این سوال سنجیده می شود که چند لشکرکشی انجام دادید. اگر پادشاهی هر سال به جنگ می رفت، پس از آن یک پادشاه مقدس مذهبی بود. بنابراین، در این مرحله، ما فقط می گوئیم که آشوری ها دیدگاه منحصر به فردی نسبت به جنگ داشتند. برای آنها، جنگ یک عمل مذهبی بود و این آنها را به پیروزی به روش هایی سوق داد که فکر می کنم تا حدودی با هر چیزی قبل از آنها تا این لحظه متفاوت بود.

سوم، توجه شما را به آنچه که من عوامل قوم شناختی می نامم جلب می کنم. منظورم این است که آشور توسط افرادی احاطه شده است که مذهبی نیستند. آنها نهادهای سیاسی هستند که به این واقعیت سیاسی منجر می شوند.

یا آنها را تسخیر کنید، یا شما را تسخیر خواهند کرد. اکنون، دوستان، موجودیت سیاسی تاریخی در جنوب همیشه مردمان بزرگ سومر و اکد بوده است. خوب، در حال حاضر، سومر رفته است، اما یک قدرت مردمی دائمی در جنوب آشور وجود دارد که همیشه درست مانند خنجر نشانه رفته است.

برای انتخاب اصطلاحی از چرچیل در جنگ جهانی دوم، این یک خنجر دائمی است که به زیر شکم آشور نشانه رفته است. بنابراین، آن زیر شکم چه خواهد بود؟ این بابل است. در تمام تاریخ بعدی، بابل همچنان رقیب آشور است.

آشور به نوعی بابل را به عنوان پسر عمو در نظر می گرفت. خوب، بابلی ها خود را پسر عمو نمی دانستند. آنها از آشوری ها متنفر بودند.

آنها می خواستند بابل بر آشور حکومت کند. بنابراین، در جنوب، چاقو را به سمت زیر شکم آشور نشانه رفته است، چیزی که چرچیل آن را لشکرکشی بالکان می نامید. او همیشه می خواست از بالکان به آلمان حمله کند، نه از فرانسه. خوب دوم، آنها با عامل قوم شناختی روبرو شدند که در غرب خود، تهدید قومی دیگری برای موجودیت آشور داشتند، و آن تهدید موجودیت ستیزه جوی آرامه بود.

می بینید، با ظهور آشور، ما نیز با ظهور این پادشاهی های آرامی به سمت غرب مواجه هستیم، و همانطور که آشور به دنبال گسترش نفوذ خود است، آرامی ها نیز به دنبال گسترش به سمت شرق هستند. آشور یا توسط آرامی ها فتح خواهد شد، یا آشور آرامی ها را فتح خواهد کرد. اکنون چیزی که منجر به آن می شود پدیده ای است که آشور تشخیص داد که باید به جنوب و غرب جنگ کند.

بنابراین منظور من در مورد عوامل قوم شناختی همین است. از تاریخ طولانی آشور برای آنها کاملاً روشن بود که آشور یا آنها را فتح کرد یا آنها قصد داشتند آشور را فتح کنند. این عوامل قوم شناختی است.

آخرین عامل از چهار عاملی که در مورد ظهور آشور ذکر کردم، عامل جغرافیایی نامیدم. ما این را توضیح خواهیم داد، و سپس احتمالا این ویدیوی خاص را به پایان می‌رسانیم و به ویدیوی بعدی خود می‌رویم. عامل جغرافیایی این است.

برخلاف سومر در جنوب و عکاد در مرکز، آشور در منتهی الیه شمالی حوضه بین النهرین قرار دارد. چیزی که کمتر قابل مشاهده است این است که این پل زمینی در اینجا، قفقاز، پل زمینی بود که از طریق آن مردمان مهاجر حرکت می‌کردند تا به آناتولی یا هلال حاصلخیز یا گاهی اوقات به اینجا راه پیدا کنند. اسرائیل از نظر جغرافیایی در معرض دید قرار گرفت.

هنگامی که این گروه‌ها مهاجرت کردند، پس از عبور از مناطق کوهستانی بخش شرقی اینجا، آشور اولین ضربه را خورد. آشور از نظر جغرافیایی در معرض دید قرار گرفت. در واقع، این حس وجود دارد که در آن نهادهای سیاسی به ندرت واقعا از احتمالات آسیب جغرافیایی در امان هستند.

آنها در معرض شمال قرار داشتند. آنها همانطور که به شما گفتم از غرب افشا شدند. آنها از جنوب در معرض دید قرار گرفتند.

بنابراین نکته من در مورد جغرافیای آشور این است که هیچ چیز در مورد جغرافیای آشور وجود ندارد که آشور را امن کند. اکنون، ممکن است فکر کنید که این امر آشور را ضعیف می‌کند، اما اگر به درستی با آن برخورد شود، واقعیت این است که فقدان مرزهای امن به این معنی است که نهاد سیاسی آشور مرزهای خود را گسترش خواهد داد تا امن باشد. به عبارت دیگر، برای اینکه موجودیت سیاسی تاریخی آشور در امان باشد، باید در هر چهار جهت، جنوب، شمال، شرق و غرب فتح کند، به طوری که افشای جغرافیایی آشور مستلزم فتح یا فتح آن باشد.

یکی از چیزهایی که در مورد آنچه در حال حاضر به شما اشاره می‌کنیم بسیار طعنه آمیز است این است که آشور هرگز یک قدرت بزرگ نبوده است. لزوما قدرت ضعیفی نبود. آشور در سال‌های 1200، 1250 و 1000 قبل از میلاد، یک نهاد سیاسی مهم بود، اما هرگز قدرت بزرگی نبوده است.

پس از جنبش مردمی دریا، آشور وارد دوره ضعف فوری شد و هنگامی که ظهور کرد، تمام جهان را شگفت زده کرد. بنابراین، آخرین فکر ما در مورد این نوار چیزی شبیه به این خواهد بود: به شیوه ای بسیار واقعی، جنبش مردم دریا مسئول خلأی بود که به آشور اجازه داد تا برخیزد و خلأ را پر کند.

بدون هیچ قدرت بزرگی که جلوی آن را بگیرد، آشور برای اولین بار در تاریخ می‌تواند به یک قدرت بزرگ تبدیل شود. بنابراین، همانطور که جنبش مردم دریا خلأ را برای تبدیل شدن اسرائیل به یک قدرت مهم ایجاد کرد، خلأ را برای تبدیل شدن آشور به یک قدرت ایجاد کرد. برای اولین بار در هزار سال گذشته، هیچ قدرت بزرگی در جنوب وجود نداشت. هیچ قدرت بزرگی در شمال وجود نداشت و مصر ضعیف بود.

این فقط خلأی ایجاد کرد که اکسیژن را به قدرت بزرگ بعدی می‌رساند، که مسلمان بی رحم ترین، شرور ترین و وحشتناک ترین مردم تمام دوران باستان خواهد بود. به نوعی جای بدی برای توقف است، اما جای خوبی است زیرا ما در آستانه ورود به دوره آشور هستیم، و این حس وجود دارد که این یک دوره کابوس بیش از سه قرن بود. آشور یکی از طولانی ترین امپراتوری‌های بین النهرین بود.

بنابراین، با این کار، ما جلو می‌رویم و مکث می‌کنیم و سپس این را برمی‌داریم و نوار بعدی خود را شروع می‌کنیم، با نگاه کردن به مطالب تاریخی امپراتوری آشور که با متن کتاب مقدس ارتباط برقرار می‌کند. ممنون.

این دکتر دان فاولر در تدریس خود در مورد پیشینه های عهد عتیق است. این جلسه هفدهم، پادشاهی در خاور نزدیک باستان است.